

## تشکل سراسری کارگران، ضرورتی عینی یا اقدامی زودرس!

### گفتگو با بهروز فراهانی



گزارشگران: "هوا بس ناجوانمردانه" برای کارگران و زحمتکشان کشورمان سرد است. سرمایه و سرمایه دار همچنان که تا کنون بر سفره حقیر آنان میتازند و آن سفره تهی تر از هر زمان دیگر است. بر طبق امار و گزارشات منتشر شده اکثریت کارگران ایران زیر خط فقر چند برابری بسر میبرند و اهرم های دفاعی آنان که همانا تشکل و همبستگی است کفاف مقابله با دوران خاکستری کنونی را نمیدهد. از عدالت و برابری خبری نیست و هر آنچه هست از بیداد اجتماعی و ستم سرمایه بر تولیدکنندگان سرمایه و سپاه رنج و زحمت سخن میگوید. چگونگی مبارزه برای دستیابی به حق و نان و برون رفت از شرایط تحمل ناپذیر کنونی دغدغه فکری کارگران و پیشروان آنهاست. شکی نیست که چاره رنجبران وحدت و تشکیلات، است. شکی نیست که همبستگی همواره راهگشای معماهای سیاسی و اجتماعی است که ظاهرا لاعلاج مینمایند. این سوال اما که آیا زمان مناسب برای اقدام عملی و ایجاد تشکل سراسری کارگران فرا رسیده است همچنان پابرجاست. ایجاد تشکل سراسری کارگران امروز همان گره ذهنی فعالین کارگری است که این گفتگوها تلاش دارد در حد توان سایه روشن های آنرا شفافیت دهد و چرایی اختلافات نظری در میان این طیف آگاه و دلسوز را دریابد. امید که برآمد این گفتگو ها، سازنده و مفید برای کارگران کشورمان واقع شود.

گزارشگران: بهروز فراهانی از فعالین کارگری شناخته شده و در تبعید است که تجارب گرانبها و دیرینه ای در فعالیت های سندیکائی بین المللی دارد. با او گفتگو می کنیم.

گزارشگران:

با سپاس از شما بهروز گرامی

بهروز فراهانی:

با سلام و تشکر از اینکه فرصتی پیش آوردید که گپی بزنیم.

گزارشگران:

همانطور که میدانید امروزه بحث ایجاد تشکل سراسری کارگران در میان فعالین کارگری بالا گرفته است. آیا مابازاء این نوع از تشکل در کشوری که شما زندگی میکنید و بطور کلی در کشورهای صنعتی موجود است؟

بهروز فراهانی:

بحث ضرورت ایجاد تشکل سراسری کارگران و حقوق بگیران به قدمت جنبش کارگری است. با وجود فشرده‌گی وقت اجازه بدهید که من کمی از وقت شما را بگیرم تا یکی دو تجربه مهم و متفاوت را خاطر نشان کنم.

در فرانسه که کارگران ابتدا در مانوفاکتورها و سپس در کارخانجات گرد آمدند، همانند همتهای انگلیسی خود، از همان آغاز گرایش زیادی به سازماندهی خود داشتند. کارگران، که با ایجاد پایه های اولیه صنعت به تدریج تعدادشان افزایش پیدا میکرد، با ایفای نقش مهم و غیر قابل انکار در انقلاب ژوئن 1848 به دستاوردهای مهمی دست یافتند که بررسی آنها در حوصله این گفتگو نیست. همین قدر یادآوری کنم که آزادی تاسیس انجمنهای کارگری یکی از مهمترین آنها بود. با کودتای لوئی ناپلئون دستاوردهای انقلاب خونین 1948 در مورد آزادی انجمنها ملغی شد. اما پرولتاریای در حال رشد از ایجاد نهادهای کارگری باز نایستاد. جنبش با افت و خیزهای فراوان به پیش رفت که نقطه اوج آن ایجاد کمون پرافتخار پاریس بود. سرکوبی جلاخانه کمون هرچند یک پیروزی بزرگ برای بورژوازی بود اما پایان جنبش کارگری نبود. در سال 1876 یعنی تنها 5 سال پس از کمون، کنگره ای در پاریس بر پا شد که در آن نمایندگان 151 انجمن گوناگون کارگری شرکت داشتند. بموازات آن در سال 1879 "حزب کارگر"، به رهبری ژول گد و با حضور گرایشات پر قدرت مارکسیستی، تشکیل شد. توجه داشته باشید که در این برحه زمانی تشکلات مستقل کارگری از جانب دولت به رسمیت شناخته نشده و غیر قانونی بودند و بخصوص در دوران ناپلئون سوم با تفنگچی های جمعیت ده دسامبر جوابشان را میدادند.

نتیجه اینکه در سال 1880 در فرانسه 478 اتحادیه غیر رسمی با 68000 عضو بوجود آمده بودند که با تدارک و رهبری اعتصابات غیرقانونی برای بالا بردن سطح زندگی و بهبود شرایط طاقت فرسای کار، فشار سنگینی را به دولت وارد میکردند. این تشکلات، در فاصله 1880-1884، به موازات رشد صنعت دائما رو به افزایش بودند تا اینکه در سال 1884 دولت مجبور به شناسایی حق آزادی تشکل و اعتصاب شد. یازده سال بعد، در سال 1895، در فرانسه 2314 اتحادیه با 436000 عضو بوجود آمده بود.

در این بین مبارزه برای ایجاد تشکل سراسری در فرانسه همواره در دستور کار فعالان کارگری آگاه قرار داشت. فعالان جنبش کارگری فرانسه دائما برای اعتلای مبارزات مطالباتی و طبقاتی کارگران تلاش کرده و تجارب گرانبهائی اندوخته بودند که با

ایجاد س-ژ-ت در سال 1895، و سپس برگزاری کنگره در شهر " آمین " (Amiens) در سال 1906 که پایه های جنبش متشکل و سراسری مدرن کارگران فرانسه در متن یک جهت گیری سراسر ضد سرمایه داری و تاکید اکید بر خصلت طبقاتی ولزوم استقلال تشکلات کارگری از دولت و کارفرمایان را طرح ریزی کرد، به اوج خود رسید. منشور مثنوبه این کنگره آن سنگ بنائی است که سازماندهی جنبش اتحادیه ای رادیکال فرانسه بر آن بنا شده و تا امروز نیز بعنوان یک مرجع بنیانی برای جناح چپ این جنبش باقی مانده است . لازم به تذکر است که این منشور با شرکت فعال کارگران سوسیال دمکرات و آنارکو سندیکالیستها تهیه شد و در عمل نوعی جمع بندی و مخرج مشترک گیری از نظرات آنان بود. از این کنگره به بعد تاریخ جنبش مطالباتی – اتحادیه ای کارگران فرانسه وارد فاز بالاتری از سطح تشکل خود شده که تاثیرات آن تا به امروز احساس میشود.

اما این تحول به شکلی موزون و هماهنگ به پیش رفت و فراگیر هم نبود. در ابتدا، تشکلات کارگری غالباً موقتی بوده و عمدتاً با گردهم آمدن کارگران شاغل در یک بخش از صنعت پدید می آمدند و از میان میرفتند . قانونی شدن تشکلات آزاد کارگری و متعاقب آن ایجاد "بورسهای کار" با کمک شهرداریها ، امکان تازه ای برای کاربایی ، آموزش دیدن و نیز تشکلات کارگری فراهم آورد که در کنار سندیکاها فعال بودند و بیشتر اوقات کارگران بطور همزمان در هر دو آنها عضو بودند . فدراسیونهای محلی و سراسری نیز به تدریج شکل گرفته بودند و در همان حال "حزب کارگرفرانسه " تشکل سراسری خود را تحت عنوان " فدراسیون ملی اتحادیه ها" به نقد ایجاد کرده بود . رقابت بین آنارشیستها و سوسیالیستهای مخالف ژول گد و حزب او ، گرایش به ایجاد تشکل سراسری از این "بورس های کار" داشتند . یعنی اینکه نه یک بلکه چندین تشکل سراسری کارگری به فورمهای گوناگون در این مبارزات و در عین حال رقابتها پدید آمدند . تشکیل " س-ژ-ت " تلاشی برای متحد کردن این تشکلات رقیب بود که به میزان زیادی هم با موفقیت پیش رفت اما به هیچ وجه "فراگیر" نبوده و همه را در درون خود گرد نیاورده بود . فدراسیونهای این اتحادیه که بر اساس شاخه های صنعت سازماندهی شده بودند تا سالهای سال برای جذب تشکلات محلی و شاخه ای گوناگون تلاش کردند . برای مثال فدراسیون متالورژی س – ژ-ت تنها بعد از 26 سال مبارزه توانست که اکثریت تشکلات کارگری این شاخه را در خود متحد کند و حتی شاخه اتوموبیل نوپیدا بعد از 13 سال به این فدراسیون پیوست حال آنکه اعضای اتحادیه س – ژ-ت استخوان بندی آن را تشکیل میدادند! همه این نکات بیانگر تنوع تشکلات و در عین نشان دهنده دشواری امر وحدت هستند . تازه من وارد انشعابات بعدی در خود س – ژ – ت نمیشوم چون به بحث ما ربط مستقیم ندارد. تنها خاطر نشان میشوم که امروز در فرانسه 6 کنفدراسیون سراسری کارگری با ابعاد و گرایشات سیاسی – طبقاتی متفاوت وجود دارند که گاه با هم ائتلاف میکنند و گاه حتی در مسائل مهم ملی در برابر هم قرار میگیرند.

مورد فرانسه یک نمونه تقریباً کلاسیک و آشنا از رشد تدریجی جنبش کارگری و مراحل اصلی اعتلای آن ، کمیته های کارخانه ، فدراسیون شاخه ای و سپس کنفدراسیون ، است .

نمونه دیگری که من روی آن مکث میکنم جنبش کارگری اسپانیا است که تجربه ای متفاوت را نشان میدهد.

کارگران اسپانیا در تاریخ معاصر (تا دهه هفتاد میلادی و مرگ فرانکوی فاشیست) همواره زیر شدیدترین دیکتاتوریه‌ها قرار داشتند و سرمایه داری در اسپانیا مسیر ویژه و بمراتب کندتری از کشورهای اصلی سرمایه داری مثل انگلستان و فرانسه داشت. اقتصاد اسپانیا تا میانه قرن نوزدهم بسیار عقب مانده بود و سهم صنعت و کارگران با سهم کشاورزی و دهقانان قابل مقایسه نبود. انقلاب صنعتی بطور ناموزون و با تاخیر به اسپانیا رسید. کاماچو از کمونیستها و فعالان صاحب نام جنبش کارگری اسپانیا که سالهای زیادی را در زندانهای فرانکو گذراند در کتاب "یاددشتهای زندان" (ترجمه و پخش از نشر بیدار) ضمن بر شماری ویژه گیهای رشد سرمایه داری اسپانیا تاثیر آن بر رشد جنبش کارگری و تشکل کارگران را به خوبی تصویر میکند. او از "سه مرحله بنیادی" از توسعه ÷ جنبش کارگری سخن میگوید: اول "انجمنهای همیاری"، بعد "کمیسیونهای کارگری" و سپس "انجمنهای مقاومت و سندیکاهای طبقاتی" و این "مثل همه جا" در بطن مبارزه مطالباتی کارگران اسپانیا. او با بررسی اعتصابات نیمه دوم قرن 19 و بویژه اعتصاب عمومی بارسلون در سال 1855 میگوید: "در حالی که در دیگر کشورها، گذار مستقیما از کمک متقابل به سندیکاها انجام میگیرد، فرآیند دستیابی به آگاهی ..... در اسپانیا با آنچه در دیگر کشورها به وقوع پیوسته بود تمایز پیدا میکند و حلقه واسطی به نام "کمیسیونهای طبقه کارگر" را بوجود می آورد. " (ص 11) این "حلقه واسط" "گردهم آمدن فعالانی است که ضمن فعالیت در شاخه های مختلف تولید و صنعت مثل دانه های تسبیح حول نخ کمیسیونهای کارگری گرد آمده و از سطح آگاهی بالاترو قدرت سازماندهی پیشرفته تری نسبت به توده کارگران برخوردار بودند. در همه جا اینان در صف اول مبارزه برای مطالبات اقتصادی و اجتماعی کارگران قرار داشتند و هزینه بسیار بالائی هم پرداختند.

نخستین کنگره کارگری بعد از یک مرحله سازندگی و مشاجرات در ژوئن 1870 برگزار شد. این کنگره اساس فدراسیون منطقه ای اسپانیا را تشکیل داد که به انتر ناسیونال اول پیوست. هواداران بین الملل و بخصوص باکونین نقش مثبتی در گسترش جنبش سازمانیافته کارگری اسپانیا ایفا کردند. وقوع انقلاب 1878 که کارگران در آن شرکت داشتند منجر به کسب "حق تشکل کارگری" شد که بمثابه سکوی پرتابی برای گسترش خارق العاده جنبش کارگری عمل کرد.

سنت کمیسیونهای کارگری در اسپانیا در حافظه طبقاتی کارگران تداوم پیدا کرد. پس از وقوع جنگ داخلی و شکست جمهوریخواهان، ارتجاع فرانکیست جنبش سازمان یافته کارگری را که نقش بسیار برجسته ای در جمهوری کم عمر اسپانیا بازی کرده بود به خاک و خون کشید و با ایجاد تشکلات کارگری سربازخانه ای-عمودی دست نشانده سعی در کنترل کارگران کرد. سرکوب شدید و همکاری فعال هیرارشی کلیسای کاتولیک، که از طریق بسیج کارگران متعصب کاتولیک پا به پای سندیکاهای فاشیستی-دولتی علیه جنبش مستقل کارگری فعال بود، در عقب نشینی این جنبش نقش تعیین کننده ای ایفا کردند. پس از یک دوران ارزیابی و درس آموزی از شکست سنگین در جنگ داخلی و ناکافی بودن فعالیت مخفی در میان توده کارگران، فعالان کارگری بار دیگر، با رجعت به حافظه تاریخی طبقه کارگر اسپانیا کمیسیونهای کارگری را در قالبی جدید و شرایطی جدید بازسازی کردند: بطور خود انگیخته در مرحله آغازین که کمیسیونهای کارگری همراه با یک خواسته مشخص

کارگری تشکیل و با حل آن زوال پیدا میکردند و سپس بطور کاملا آگاهانه که در آن کمیسیونها به پدیده ثابتی تبدیل شده و از طریق فعالیت دائمی به سازماندهی مبارزات کارگران پرداختند. بار دیگر این کمیسیونها نقش بسیار مهمی در ایجاد تشکیلات توده ای کارگری ایفا کردند. هرچند این کمیسیونهای کارگری قرن بیستم ادامه مستقیم کمیسیونهای اولیه نبودند اما کماکان نقش نوعی "حلقه واسط" بین مبارزه سیاسی و مبارزات مطالباتی را ایفا کردند. کاماچو در همانجا با جمع بندی از مبارزات دوران فرانکیست میگوید " ترکیب مبارزه قانونی و مبارزه فراقانونی با تابع ساختن همه آنها در فعالیت توده ای چنین است تنها شکل پیکار در شرایط یک دیکتاتوری فاشیستی " (ص-30) او اضافه میکند که " کمیسیونهای کارگری نه امروز و نه فردا، داعیه سندیکا و به طریق اولی اینکه جایگزین گروه سیاسی باشند، نخواهند داشت. کمیسیونهای کارگری جنبش مستقل طبقه کارگر بودند و برای دفاع از منافع آن اقدام می کردند. این جنبش شباهتی به سندیکالیسم قدیمی ندارد. با اینهمه بهترین تجربیات آن را در خود جمع کرده است. " (ص-62) به هر رو در تائید نقش عظیم و تعیین کننده این کمیسیونها در سازماندهی و هدایت جنبش توده ای نوین کارگری اسپانیا و شکل ویژه آن در سیاهترین دوران دیکتاتوری اسپانیا میان تاریخ نویسان جنبش کارگری اتفاق آرا وجود دارد.

مقایسه این دو مورد تاریخی (که میشود بررسی آفریقای جنوبی آپارتاید، شیلی دوران پینوشه، فیلیپین و کره جنوبی زیر دیکتاتوری نظامی را به آن اضافه کرد و ویژه گیهای آنها را نیز خاطر نشان کرد) نشان میدهد که در تمام این کشورها کارگران با زحمات زیاد تحت شدید ترین سرکوبها با اخراج، زندان کشیدن، اعدام و ترور شدن تشکیلات توده ای خود را ایجاد کرده اند و اینکه هیچ نسخه و مدل از پیش آماده ای برای پیشبرد سازماندهی توده ای کارگران وجود ندارد. هیچکس نمیتواند با مراجعه به این یا آن تجربه تاریخی نسخه حاضرآماده و یگانه ای برای طی مراحل رشد یک جنبش ارائه کرده و فعالان کارگری را به " رعایت " آن دعوت کند.

ذکر این سوابق تاریخی برای نشان دادن این واقعیت انکار ناپذیر است که تشکلات توده ای کارگران در این کشورها در شرایط غیر قانونی، در متن و بطن خواسته های مطالباتی شکل گرفتند و اینکه طبیعتا پس از کسب آزادی تشکل این نهاد ها رشد بیشتر و سهل تری داشتند. این ادعا که در تاریخ جنبش کارگری یکی از شرایط لازم برای ایجاد نهادهای توده ای کارگری وجود آزادیهای سیاسی و حق تشکل آزاد داشتن است افسانه ای بیش نیست که عمدتا (ونه تنها) از طرف جناح راست جنبش کارگری برای تجویز سیاست "صبر و انتظار" و "اجازه از مقامات" عنوان میشود.

می بخشید که پاسخ من به این سوال قدری طولانی شد ولی از نظر من بسیار ضروری بود.

گزارشگران:

ملزومات، مختصات و شرایط ایجاد تشکل سراسری کارگران در ایران چیست؟ موقعیت کنونی جنبش کارگری در کشورمان را برای ایجاد این نهاد کارگری مهیا میدانید؟

بهروز فراهانی:

همنطور که در بالا متذکر شدم قدمت این بحث به قدمت جنبش کارگری است. کارگران در همه کشورهایی که در آنها مناسبات سرمایه داری غالب شده و پهنه جامعه را در نوردیده باشد، یک نیروی سراسری و "ملی" هستند. وجه اشتراک شرایط زیست و جایگاه ویژه این طبقه در استثمارنوع سرمایه داری به آن به نقد خصلتی سراسری میدهد. دفاع از حقوق و بهبود شرایط کار، آن بستر اولیه و عمومی است که کارگران را به نزدیکی به همدیگر میراند و "درد مشترک" مزد و حقوق بگیران را به آنها یادآوری میکند.

هر کارگری که برای یک خواسته معین مطالباتی وارد مبارزه با کارفرمای خود میشود به سرعت و با کسب اندکی آگاهی طبقاتی به مسئله ارتباط و اتحاد با دیگر کارگران و حقوق بگیران برخورد خواهد کرد. هر چه میزان درگیری در مبارزه بالاتر برود مسئله همدردی و اتحاد سراسری بیشتر خود را مطرح خواهد کرد. پس از عروج دوره نوین مبارزات کارگری در دهه گذشته و به میدان آمدن نسل جدیدی از فعالان جسور کارگری در ایران، با تشکیل انواع کمیته ها، اتحادیه ها و انجمنهای کارگری، ما شاهد پیشرفتهای و کمبودهای مهمی هستیم. باید توجه داشت که به جز سندیکای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه، اکثریت قاطع این نهادهای کارگری در خارج از محیطهای کار تشکیل شدند. ضربات پلیس در محیطهای کار بیرحمانه است. هرچه نفوذ تشکلات دست ساخته رژیم در میان کارگران کمتر شده، شدت سرکوب پلیسی علیه فعالان مستقل کارگری بیشتر شده و این کاملاً قابل درک است. رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی مثل جن از جنبش مستقل کارگری وحشت دارد! در طول حیات ننگین و خونین این رژیم جهنمی تنها کارگران ایران بودند که در اوج سرکوب فعالان چپ در دهه خونین شصت حکومت را که در صدد تحمیل قانون "اجاره" احمد توکلی به جای قانون کار بود به عقب نشینی وادار کردند. این یادآوری ضروریست چرا که امروز، با افت شدید جنبش دانشجویی و از نفس افتادن جنبش زنان تنها نیروی سراسری که بطور روزمره در برابر حکومت دست به مبارزه ای نابرابر و قهرمانانه زده و هزینه ای بسیار بالا با تحمل زندان و شکنجه، بیکاری و تبعید می پردازد جنبش کارگری است. خواست ایجاد تشکل مستقل کارگری خواسته محوری جنبش کارگری ایران در این مقطع زمانی است و این خلاف نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی است که تنها شوراهای اسلامی کار را به رسمیت میشناسد. از این رو با وجودی که این خواسته در چهارچوب مبارزات مطالباتی کارگران مطرح میشود خواسته ای سیاسی – طبقاتی است چرا که، به قول مارکس، در سطح ملی، قانون دولت و طبقه حاکم را به چالش می طلبد. با اینحال ما علیرغم تمام فداکاریها و زحمات طاقت فرسای فعالان کارگری عملاً با نوعی بن بست روبرو شده ایم. در شرایطی که عمیقترین بحران اقتصادی – اجتماعی رژیم، ایران را برای کارگران و حقوق بگیران ثابت به جهنمی بیسابقه تبدیل کرده و درمقابل با آن کارگران با دفاع از کار و حقوق خود ایران را بدل به سرزمین اعتصابات کارگری کرده اند، علیرغم پیروزیهای موضعی بسیار مهم مانند اعتصابات کارگران پتروشیمی یا معادن بافق، جنبش کارگری ایران در مرحله تشکلات بسیار محدود و زیر ضربه پلیس

در جا زده است. در واقع باید اذعان داشت که بین جوش و خروش جنبش خودبخودی اعتصابی - اعتراضی کارگران و حقوق بگیران و درجه تشکل آنان فاصله عظیمی وجود دارد و نهادهای تاکنونی پاسخی برای آن نیافته اند. در چنین شرایطی تلاش برای جمع آوری نیروهای فعال موجود حول یک تشکل سراسری، که به هر رو یک هدف دائمی فعالان آگاه کارگری باید باشد، میتواند پاسخ مناسبی به این معضل باشد. از جانب دیگر مساله فقط این نیست: مبارزه با سیاستها، طرحها، لوایح و اقدامات ضد کارگری رژیم مثل تهاجم به قانون کار، بیمه های اجتماعی، بیمه بیکاری، مساله تعیین حداقل دستمزد سالانه ( که سال پیش حتی نهادهای رژیم ساخته را نیز به اعتراض واداشت ) مسائلی نیستند که به این یا آن واحد تولیدی یا خدماتی محدود شود بلکه سیاستی است عمومی که همه کارگران و حقوق بگیران را مورد حمله قرار میدهد، مقابله با این دسته از معضلات به همبستگی و اتحاد همه کارگران و حقوق بگیران ایران در همه شاخه ها یا رسته های تولید و خدمات دارد. به این دلایل از نظر من فعالین جنبش کارگری همواره میبایستی این هدف یعنی حرکت به طرف ایجاد تشکل سراسری را مد نظر داشته باشند.

اما در شرایط امروز ایران بدیهی است که این تشکل ابتدا می باید فعالان کارگری را در خود داشته باشد. گفتم که معتقدم هیچ مدل یا نسخه از پیش آماده ای را نمیتوان به جای تحلیل مشخص از شرایط مشخص هر وضعیت تاریخی بکار گرفت اما اگر بخواهیم شرایط ایران را با دو نمونه بالا مقایسه کنیم به نظر من ما بیشتر در شرایط اسپانیای فرانکیست هستیم یعنی بیشتر به نوعی "حلقه واسط" مثل "کمیسیونهای کارگری" احتیاج داریم که جایگاه "نخ تسبیح" را اشغال کرده و امکان پیوند عملی میان کمیته های موقتی اعتصابی، انجمنها و صندوقهای همیاری کارگری، اتحادیه ها (ولو کوچک شده و ضربه خورده)، نهادهای مستقل کارگری و بیکاران موجود و (این با توجه به بافت اقتصاد ایران بسیار مهم است) کارگران آگاهی را که در کارگاههای بسیار کوچک (زیر 5 یا 10 نفره) هستند اما امکان ایجاد یک نهاد کارگری را ندارند (چرا که بلافاصله اخراج میشوند) فراهم آورد. بدیهی است که در این میان ترکیب کار علنی ناگزیر و اصول مخفی کاری میبایستی در نظر گرفته شود ( اما من، که تنها از دور دستی بر آتش دارم، به خودم اجازه نمیدهم که وارد مسائل تکنیکی - تاکتیکی این مبارزه بشوم).

عضویت در چنین تشکلی نه تنها هیچ تناقضی با ادامه کار در کمیته ها، اتحادیه ها، انجمنها و... موجود ندارد بلکه برعکس ایندو یکدیگر را تقویت میکنند یا دقیقتر بگویم باید بکنند. ما از فرقه ای در مقابل فرقه دیگر صحبت نمیکنیم بلکه از لولای اتصالی حرف میزنیم که ادامه کاری را تقویت کرده و مانع خاموشی نهادهای موقتی میشود.

آنچه از بررسی تاریخ دهه گذشته جنبش نوین کارگری ایران عاید ما میشود اینست که اولاً به جز تجربه ناکام "شورای برگزاری اول ماه مه" ما هیچ حرکتی در جهت همگرایی نهادهای واقعا موجود ندیده ایم و دوما تجربه کمیته ها و نهادهای تاکنونی نشان داده که نمیشود منتظر "ادغام" یا "همگرایی" آنها شد چراکه علاوه بر شرایط سرکوب، برخی گرایشات فرقه ای تاکنون مانع از حرکت در چنین جهتی شده اند و نه تنها هیچ دلیلی وجود ندارد که از این پس "بخودی خود" و یا با "حسن نیت" ناگهانی فعالان این نهادها چرخش به طرف وحدت مثلا فدراسیونی شروع شود، بلکه واکنش خشمگین برخی

به ابتکارات اخی، بسیار فرقه گرایانه و مایوس کننده است. من اما با چنین درکی از سمت و سوی حرکت و وجود جنبش گسترده اما پراکنده کارگری در ایران، نه تنها شرایط حرکت در جهت شکل سراسری از فعالان کارگری را فراهم میبینم بلکه معتقدم که در آن بسیار هم تاخیر شده است. الان دهها، صدها، حرکت و اعتصاب کارگری در ایران بوقوع می پیوندد که از هوا نازل نمیشوند بلکه توسط کارگران فعال حاضر در حرکت به راه افتاده و هدایت شده و پایان می یابند. صدها، هزارها، کارگرو حقوق بگیر مستقیما با کارفرما و سرنیزه دولت حامی آن روبرو شده به سهم خود در مبارزه با آن آبدیده میشوند. تضمین ادامه کاری برای این "ماهی سیاه کوچولو" های جنبش وظیفه کارگرانی است که از تجربه و آگاهی بالاتری برخوردارند. برقراری ارتباط میان این قشر اخیر کارگران تنها و تنها از طریق یک یا چند تشکل سراسری بر میآید. به جای انتظار برای فرارسیدن "روز موعود"ی که تعداد کمیته های موجود در محیط کار به "آن حدی" برسد (که معلوم نیست چه کسانی آستانه این "حد" را تعیین میکنند!) که "لزوم" تشکل سراسری را از شیپور خود بدمد، می بایست که اراده دخالنگر آستینها را بالا بزنند و در این دریای اعتراضات و اعتصابات، موجها را سازمان دهد.

گزارشگران:

اخیرا سه نشست بین عده ای از فعالین کارگری از یک طرف و کانون مدافعان حقوق کارگر از طرف دیگر، برگزار شده است. هدف از برگزاری این نشست ها بررسی چگونگی ایجاد تشکل سراسری کارگران بوده است، نظر شما درباره این نشست ها چیست؟

بهر روز فراهانی:

تا آنجا که من اطلاع دارم و این اخبار را دنبال کرده ام این سه نشست با شرکت عده ای از فعالین کارگری، از جمله اعضای "کانون مدافعان حقوق کارگر" برگزار شده و همه به صفت فردی در این نشستها شرکت کرده اند و نه اینکه "کانون مدافعان..." با عده ای از فعالان کارگری نشستی داشته اند. این نوع طرح قضیه هم با واقعیت منطبق نیست و هم شبهه برانگیز که گویا "ابتکار عمل" در دست "کانون مدافعان.." بوده است که دیگران را به دور خود جمع کرده است.

از این نکته که بگذریم و با توجه به آنچه من در پاسخ سوال پیش گفتم روشن است که من از هر حرکت عملی، و نه فقط این حرکت ویژه و مورد بحث ما، در جهت تشکیل یک نهاد سراسری کارگری در ایران حمایت میکنم. وجود کادرهای با تجربه ای مثل محمود صالحی در چنین حرکتی میتواند نشان دهنده جدی بودن و درس آموزی از مشکلات پیشروی جنبش کارگری باشد. وقتی اولین اخبار به امثال من رسید سوالات زیادی در باره چگونگی تدارک و اهداف این نشستها بهمراه داشت که با توضیحات تدریجی دست اندرکاران آن، قضیه به تدریج روشن شد. تا آنجا که من فهمیده ام این نشستها ابتکاری برای به راه انداختن بحث جدی و تدارک عملی برای تشکیل یک تشکل سراسری از فعالان کارگری است. هدف نه ایجاد بلافاصله یک نهاد توده ای سراسری کارگری بلکه تبادل نظر برای حرکت در جهت آماده کردن زمینه ایجاد یک تشکل سراسری از فعالان



جنبش کارگری است و نه بیش از آن. مهمتر از آن اینکه نه منشور از پیش آماده ای در دستور کار بوده و نه اساسنامه و یا مرامنامه ای توسط عده ای پشت درهای بسته حاضر و آماده کرده اند و از دیگران "دعوت" میکنند تا زیر پرچم آنها جمع شوند. در عین حال به نظر میرسد که نارسائیهای در دعوت از فعالان شناخته شده جنبش کارگری وجود داشته که به موقع خود میتواند موجب شبهه و سوء تفاهماتی بشوند که دست اندر کاران این سه نشست میتوانند با یک فراخوان جدید برای تدارک نشست جدید و فراگیرتر این شبهات را بر طرف کنند.

از نظر من هر حرکتی که ابتدا به ساکن با یک منشور یا برنامه از پیش آماده شده ای شروع شود راه به جایی نبرده و تنها قرار دادن تابلویی جدید در کنار فرقه های متعدد موجود خواهد بود. کاری که نه تنها کمکی به پیشرفت در جهت هدف مورد نظر نمیکند بلکه برعکس قطعا مانعی در برابر آن خواهد بود. بویژه اینکه ما به واقعیت وجود بیماری مزمن و ریشه دار فرقه گرائی و سکتاریسم، گاه افراطی، در میان فعالان جنبش کارگری آگاهی داریم. امری که هر چند بسیار ناخوشایند و مضر است. اما وقتی ما تاریخ نسبتا کوتاه جنبش نوین کارگری سالهای اخیر را مد نظر داشته باشیم وجود آن در میان کارگران جوان و پر شوری که با این موج جدید مقابله با سیاستهای خشن نئولیبرالی دولتهای جمهوری اسلامی به میدان آمده اند چندان هم "غیر طبیعی" نیست. ولی ملاحظه این روحیه در میان کسانی که فعالیتهای دهه اول بعد از انقلاب را تجربه کرده اند و فاجعه شقه شدن انبوه فعالان جنبش کارگری به "فرقه های هوادار" این یا آن سازمان چپ انقلابی یا فرمیست را به چشم خود دیده اند هم شگفت انگیز و هم نابخشودنی است.

با چنین دیدگاهی مادام که نشستهای از این دست در جهت فراهم کردن بستر مساعد برای تدارک نظری و عملی حرکت برای ایجاد تشکل سراسری (ونه ایجاد فرقه ای در کنار دیگر فرقه های "واقعا موجود") با شرکت بیشترین کسانی که با چنین حرکتی همدلی دارند سمتگیری کرده باشد، باید از آنها حمایت کرد و در آن شرکت نمود. تا این لحظه ای که من و شما با هم گفتگو میکنیم حرکت این دوستان با توجه به توضیحات تکمیلی که در نوشته ها و مصاحبه های متعدد داده شدند، علیرغم اشکالات واقعی (راستی کدام حرکتی را میشناسید که از ابتدا شسته و رفته و بی عیب باشد؟) در راستای فراخواندن فعالان شناخته شده (یا ناشناخته) جنبش کارگری برای شرکت در این نشستها به چشم میخورد، بیشتر با انگیزه ای مثبت بوده و من آن را در خدمت شکل گیری یک تشکل سراسری میدانم. این حرکتی که آغاز شده، به دلایل گوناگون، از جمله نحوه برگزاری نشست های تا کنونی، با شکست روبرو شود که این البته هیچ خبر خوبی نخواهد بود، ولی این مساله در صورت برپایی چنین تشکیلات سراسری تردید ایجاد نمیکند.

گزارشگران:

بنظر شما ایجاد ارتباطی ارگانیک میان تشکل سراسری و تشکل های محیطی کارگران قابل تصور است؟

بهر روز فراهانی:

از نظر من فعالیت هر کارگرای فعال کارگری آگاهی که خود را بخشی از جنبش سوسیالیستی - کارگری ایران میدانند باید معطوف به ایجاد ارتباط ارگانیک میان تشکل سراسری و محیط کار کارخانه ها و نهادهای تولیدی و خدماتی دیگر باشد. این آن چیزی است که رژیم با تمام قوا با آن مقابله میکند. ما در ایران با دو مشکل همزمان روبرو هستیم: سرکوب بسیار خشن و کوچک بودن بیشتر کارگاههای تولیدی و خدماتی. اما در کنار آن کارخانجات و موسسات بزرگ هم وجود دارند که شاهرگهای اقتصاد ایران از آنها نشات میگیرند. پیشرفت سازماندهی در این موسسات بزرگ در صورت اتصال به یک تشکل سراسری فاکتور نیرومند و تعیین کننده ای در تشویق کارگران کارگاههای کوچکتر و حتی خیلی کوچک خواهد بود. نگاهی به واقعیت جنبش کارگری ما نشان میدهد که به استثنای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه که با مجامع عمومی بزرگ در صحن محل کار خود، مستقیماً گذشته سندیکائی خود را احیا کردند و مورد شدیدترین حملات پلیس قرار گرفته و عملاً در هم کوبیده شدند، تمام کمیته های مستقل فعالان کارگری خارج از محیط کار شکل گرفته اند و این وضعیت خودویژه را بوجود آورده که در آن بخش مهمی از فعالان از "بیرون" محیط کار و حتی زندگی توده کارگران آنان را خطاب قرار میدهند. اگر بخواهیم از موضع بدبینی نگاه کنیم باید بگوئیم که اکثریت قاطع این نهادها "جدا از توده" و "از بالا" درست شده اند! حال آنکه این شرایط مبارزه طبقاتی است که یک چنین تحولی در سازماندهی را با خود آورد و مساله اصلاً به بالا و پایین، درون یا بیرون محیط کار مربوط نمیشود.

آنچه در محیطهای کار امروز ایران دائماً پدید میآید و منحل میشود هسته ها و کمیته هائی هستند که برای حرکات اعتراضی و اعتصاب پدید می آیند. ارتباط با کارگرانی که در این حرکات عملاً نقش سازمانگران موقت را دارند آن حلقه ایست که مبنای بدست گرفت تا به ادامه کاری و انتقال تجربه در محیط کار یاری رساند و متقابلاً از آن نیرو گرفت. دولت همواره به این امر حساس بوده ولی از زمان دولت "تدبیر و اعتدال" روحانی حمله به این حلقه شدت بیشتری گرفته و کارگران را به "جرم" اعتصاب محاکمه میکنند. دستگاههای امنیتی رژیم هم به محض شناسائی عنصر فعالی که "سری در میان سرها" در می آورد دست به اخراج و زندانی کردن او میزنند. اما در تمام کشورهای دیکتاتوری قضیه به همین منوال بوده است و ما دیدیم که در سخت ترین شرایط آپارتاید، فرانکیسم و دیکتاتوریهای نظامی در کره، فیلیپین و شیلی، کارگران آگاه و فعالان سوسیالیست و کمونیست پیچیده ترین و بزرگترین تشکیلات کارگری را سازمان دادند. چنین سازماندهی، که بدون ترکیب کار ضروری و اجتناب ناپذیر علنی - توده ای با کار مخفی غیر ممکن است، هدف غائی هر مبارز جنبش کارگریست و این بدون ایجاد ارتباط ارگانیک میان یک تشکل سراسری و محیط کار غیر ممکن است. اما این الزاماً به معنی ارتباط ارگانیک تشکل سراسری و تشکل موجود در محیط کار نیست. این دو مشروط به یکدیگر نیستند و هر دو میتوانند مستقل از یکدیگر وجود داشته و رشد و نمو کنند. وظیفه فعالان کارگری سوسیالیست اینست که برای ارتباط هر چه نزدیکتر این تشکلهای سراسری و محیطی تلاش کنند و البته ایده ال در این مورد رابطه هرچه تنگاتنگ تر آنهاست. عضویت دوگانه ی فعالان کارگری در این تشکل سراسری و یک تشکل موجود میتواند رابطه لازم را ایجاد کند بی آنکه رابطه دو تشکل ارگانیک و تمام

عیار باشد. فعلا اما ، متاسفانه، ما به آن حد از تشکل یابی نرسیده ایم که این مهم به مسئله پیشروی ما مربوط شود. جنبش کارگری ما از یک دوره "تمام علنی" عبور کرده و هنوز مسائل سازمانی و تشکیلاتی عظیمی در برابر ما قرار دارد. رابطه مبارزه علنی و کار اجتناب ناپذیر مخفی هنوز پاسخ مناسبی پیدا نکرده در حالیکه طول عمر وادامه کاری نهادهای موقتی به آن بستگی مستقیم دارد. درس آموزی جدی و عمیق از تجارب کارگران کشورهای دیگر بیش از پیش وظیفه ای انجام نشده و پیش روی ماست.

گزارشگران:

مسلم است که اگر شرایط ایجاد این تشکل مهیا باشد، اینگونه سازمانیابی طبقه کارگر کشورمان نقطه عطفی در مبارزات کارگری است که در جریان است. فعالین کارگری و نهادهای خارج از کشور چه نقشی میتوانند در بارور کردن این مباحثات و احیانا در ایجاد تشکل سراسری کارگران داشته باشند؟

بهرروز فراهانی:

وجود گرایشات نظری و ایدئولوژیک گوناگون در جنبش کارگری ایران، مثل همه جا، اظهر من اشمس است. از سندیکالیست تمام عیار قانون گرا تا سوسیالیستها و کمونیستها در این جنبش حضور دارند. از کسانی که ملتسمانه ، و مصرانه، منتظر "نظر لطف آقایان خاتمی رفسنجانی و روحانی" هستند تا کسانی که میخواهند "فلک را سقف بشکافند و طرحی نو در اندازند" با همه سایه روشن های فکری ! آنچه که ما کمبود نداریم و بقولی از وفور آن در مضيقه هستیم همین است . از حسین اکبری ، منصور اسانلو... داریم تا رضا رخشان تا شهابی تا صالحی تا زمانی تا جراحی تا ابراهیم زاده و....

در رابطه با این فعالان و جنبش داخل بطور کلی، بی هیچ تعارفی باید گفت که فعالین و نهادهای کارگری خارج از کشور میبایستی قبل از هر چیز پشت جبهه جنبش کارگری داخل بوده و بی هیچ تبعیض نظری یا ایدئولوژیک بلندگوی تمام کسانی باشند که در راه ارتقا و سازماندهی جنبش مستقل کارگری تلاش میکنند . ما باید از هرکسی که به دلیل فعالیت کارگری ، با هر سطحی از فعالیت و با هر نظری که دارد، مورد تعرض کارفرمایان و دولت قرار میگیرد دفاع کنیم. طبیعتا هر کدام از ما با نظرات واحیانا جهان بینی خاص خود در این راه حرکت میکنیم و نزدیکی هائی به این یا آن فرد یا گرایش موجود ، به این یا آن شکل تشکل داریم . اما این تعلق خاطر نمی بایستی مانعی در برابر کمک ما به همه فعالانی باشد که برای پیشبرد امر سازماندهی مستقل کارگران ایران گام می زند. ما نباید فراموش کنیم که ، به دلایل مختلف ، ما دستی از دور بر آتش داریم .

به لحاظ نظری اما اولاً هیچ مرز یا محدودیتی برای مداخله و اظهار نظر وجود ندارد و در این مورد "داخل و خارج" نداریم و ثانياً اغلب ما در مسائل جنبش کارگری کشور محل سکونت درگیر هستیم ، گرایشات موجود در آنها را کمابیش بخوبی میشناسیم و با آنها در دیالوگ دائمی هستیم و بدین لحاظ موظفیم که از یک طرف اخبار و مسائل پیش روی جنبش کارگری

"خودی" را به میان آنها ببریم و در عین حال ضمن شرکت در مبارزات کارگران این کشورها دستاوردها، نقاط قوت و ضعف آنها را برای فعالان داخل توضیح دهیم و در یک کلام تجارب تاریخی و امروزی آنها را به داخل منتقل کنیم. همین صحبتی که ما امروز میکنیم دقیقاً نمونه کوچکی از این نقشی است که من به آن معتقدم. بحثهای پر حرارتی که همین الان حول و حوش این معضل تشکل کارگری سراسری در خارج در گرفته بسیار مفید و در خدمت روشن شدن نظرات گرایشات مختلف موجود در داخل و خارج از ایران هستند. نباید و نمیتوان این حق طبیعی را به بهانه "بعد مسافت" از فعالین در تبعید گرفت. من پیشتر هم در این مورد نظرم را گفتم: در مورد مسائل تکنیکی، امنیتی و حتی گاه تاکتیکی آری تفاوت هست و در مسائل نظری چه راجع به تاکتیک و چه استراتژی نه.

گزارشگران:

آیا شما استفاده از تجارب بین المللی در ایجاد اینگونه شکلیابی و یا مشابه آنرا به فعالین کارگری توصیه می کنید؟ نهادهای کارگری بین المللی میتوانند در این زمینه یاری رسان باشند؟

بهرروز فراهانی:

من در پرسش پیشین پاسخم به بخش اول را دادم. و اما در مورد بخش دوم یعنی یاری نهادهای کارگری خارجی باید خیلی با احتیاط برخورد کرد. کمک سازمانها و اتحادیه های کارگری که جهتگیری سوسیالیستی دارند و مساله استقلال جنبش کارگری از دولت و کارفرماها برایشان شرط اول است و خودشان هم در گفتار و کردار بدان عمل میکنند، تا آنجا که مشکل امنیتی برای فعالان کارگری ایجاد نکند خیلی مفید است. دوره های آموزشی برای یادگیری تجارب و تاکتیکهای کار در جنبش مطالباتی و آشنائی از نزدیک با طرزعمل این اتحادیه ها و سازمانها همه اینها همه مفید است و قدمهای بزرگی ما را به جلو میبرد. اما آنچه ائتلافات بین المللی به آن منجر شده و کنفدراسیونهای بزرگی که از آن بیرون آمده، نظیر "کنفدراسیون اتحادیه های اروپائی" بیشتر برای مذاکره و یا دقیقتر بگویم معامله در چهارچوب آنچه که به آن "سه جانبه گرائی" میگویند طراحی شده و فرسنگها با آنچه امروزه بدرد جنبش کارگری ما میخورد فاصله دارند. گرایشات غالب در آنها نه مبارزه اتحادیه ای - مطالباتی در جهت تغییر توازن قوا به نفع کارگران بلکه نظریه سندیکالیستی "معقول و مسئول" و "سیاست زدائی" را تبلیغ میکنند. هرچند استفاده از این نهادها برای افزایش فشار بر دولت جمهوری اسلامی، بویژه برای رعایت معاهده های بین المللی که حق اعتصاب و تشکل مستقل را به رسمیت میشناسند، کاری لازم و مفید است و با سطح مبارزه جنبش ما نیز خوانائی کامل دارد ولی انتظاری بیش از آن داشتن سرابی بیش نیست.

گزارشگران:

موانع پیش روی کارگران برای ایجاد تشکل کارگری اعم از سراسری یا محیطی کدام ها هستند؟ و آیا نهادهای موجود ضد کارگری و بخشا حکومتی می توانند موانعی در این زمینه ایجاد کنند؟

بهرروز فراهانی:

البته پاسخ به پرسش شما خود بحث مستقلى ميطلبد! من در بالا به برخى از اين موانع مثل نقش سرکوب بسيار سازمان يافته و متمرکز، بافت کارخانه ها و کارگاههاى توليدى و خدماتى و درصد بسيار بالاي کارگاههاى کوچک که شدت استثمار و قدرقدرتى کارفرما در آنها بسيار بالاست اشاره کردم. به اين عوامل صد البته نقش دولت اجاره خوار نفتى هم را که به آن تمرکز بالا و توان اقتصادى فوق العاده اى ميدهد بايد اضافه کرد. فراموش نکنيم که دولت، عليرغم خصوصى سازيهاى لگام گسيخته، هنوز با فاصله زياد، بزرگترين کارفرماى ايران است و مسائلى نظير تعيين حقوق حداقل مستقيما بر او، و کسر بودجه هميشگيش، تأثير ميگذارد. اقتصاد شديد و وابسته به نفت بافت ناهنجارى را در ايران ايجاد کرده که از رشد ناموزون ذاتى سرمايه دارى بمراتب شديدتر است. وزن سنگين سوداگرى که متناسب با افزايش بيسابقه قيمت نفت بدل به اصلى ترين خصيصه اقتصاد ايران شد، ضمن تمرکز بيسابقه ثروت در دست "يک درصدى" هاى ايران، (که بويژه با خصوصى سازى پتروشيمى ايران، ثروتهاى نجومى را در دست آنها متمرکز کرد) باعث شده که بخش توليدى دائما کوچکتر شده (همه شاهد از بين رفتن بخشهاى کاملى از توليد بوده ايم که بخودى خود ناشى از جهانى شدن و امثالهم نبوده بلکه بر عکس مستقيما با چرخش سوداگرانه سرمايه: بازار ارز، بهره بالاي سپرده هاى بانكى، مستقلات، بازار سپاه و واردات بى رويه که حتى کمر کشاورزى راهم شکست و...مربوط است) و فرصتهاى شغلى کاهش پيدا کند و اين يعنى رشد بيسابقه بيکارى که خود بنوبه خود فشار بر دستمزدها را بالا ميبرد. به اين عوامل وجود شرکتها و نهادهائى وابسته به سپاه پاسداران و صنايع نظامى را هم بايد اضافه کرد که در اکثر آنها مقررات سربازخانه اى برقرار است.

به همه موارد برشمرده بايد نقش نهادهائى دست ساخته دولت را اضافه کرد. بلافاصله پس از انقلاب و در مرحله اى که يه نظر من دولت حاکم خصلت بناپارتيسى مذهبى داشت، رژيم تازه به قدرت رسيده ضمن سرکوب سيستماتيك و درهم کوبيدن شوراها و کميته هاى کارگرى و کارمندى، با تصفيه عناصر مبارزى که با استفاده از فضاى انقلابى حاکم سعى در مردمى کردن اين نهادهائى شاه ساخته داشتند بيشترين استفاده را از اين نهادها کردند تا با اشاعه اصل "شوراهاى کار اسلامى" که در آن تقسيم بندى بر اساس مسلمان بودن انجام ميگرفت و کارگر و کارفرماى مسلمان "دست در دست هم" براى ساختن "اقتصاد توحيدى اسلامى" در آنها فعاليت ميکردند، خصلت طبقاتى ذاتى اين نوع تشکيلات را بزدايند. بعلت وجود مستى توده اى نسبت به خمينى اين سياست موفقيتهاى مهمى پيدا کرد و بخش مهمى از "کارگران مسلمان" فريب اين تاکتيک را خوردند. اين مساله، درکنار خونين ترين سرکوبهاى تاريخ ايران، در شکست چپ نقش مهمى ايفا کرد. خيانت توده اى-اکثريتى ها، اشتباهات چپ کمونيست و روحيه فرقه اى هم تير خلاص را زدند. اما با پايان جنگ و شروع سياست "تعديل اقتصادى" رفسنجانى، وادامه سياستهاى نتوليبيرالى توسط خاتمى و احمدى نژاد، عضويت کارگران نا آگاه در اين نهادها کاهش زيادى پيدا کرد و آنها بيش از پيش تنها به لانه جاسوسان و ماموران پليس صرف تبديل شدند که گاه اين جناح و گاه آن جناح در درگيريهائى خود براى جلب اين نهادها به اردوى خود تکه استخوانى به جلوى آنها مى اندازند.

اینها عوامل نامساعدی برای تشکل یابی کارگران هستند. اما همه این عوامل نتوانست جلوی عروج جنبش کارگری در سالهای اخیر و تشکیل انواع و اقسام نهادهای کارگری را بگیرد. این عوامل در تند یا کند شدن، در میزان گسترش و دامنه جنبش کارگری تاثیر دارند اما شرایط غیرممکن و بن بست ایجاد نمیکنند. این نه یک ادعای "کتابی" بلکه درس آموزی از مبارزات درخشان کارگران سایر کشورهای تحت دیکتاتوری است. از طرف دیگر شرایط ویژه ایران که لباس پوشیدن، به زبان مادری حرف زدن، آواز خواندن و "بوی دهان" هم سیاسی است این امکان بالقوه وجود دارد که هر مبارزه ساده مطالباتی به سرعت سیاسی شود و آگاهی کارگران و حقوق بگیران جهش ناگهانی بکند. این را نباید از خاطر دور نگهداشت و برعکس با ایجاد هر چه گسترده تر ارگانهای سراسری کارگری، برای کانالیزه کردن این طغیان در مسیر آزادیهای پایه ای، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم آماده بود.

گزارشگران:

متاسفانه متونی اخیرا در رسانه ها منتشر شده اند که نشاندهنده برخوردهای احساسی و غیر استدلالی در میان فعالین کارگری موافق و مخالف ایجاد تشکل سراسری میباشد. فضای غیر سالمی بوجود آمده است و جدل و کنکاش استدلالی گاه جای خود را به اتهام زنی و خیره شدن به زندگی خصوصی فعالین دیگر، داده است. بعنوان یک فعال کارگری چه انتظاری از این جامعه دارید؟

بهر روز فراهانی:

راستش را بخواهید باید بی رودربایستی بگویم که از برخورد خشمگینانه برخی از فعالین باتجربه و اعضای نهادهای موجود شگفت زده ام. آن چنان کف بر دهان آورده اند و ناسزا میگویند که اگر کسی در جریان نباشد فکر میکند که امثال محمود صالحی عزم جزم کرده اند تا جاده صاف کن نفوذ امپریالیسم در جنبش کارگری ایران بشوند! چرا؟ چون از آنها برای شرکت در این نشست دعوت نشده ولی کسی مثل علیرضا ثقفی که سابقه دوستی با کسی مثل مهدی کوهستانی دارد (که او حقیقتا رابطه بسیار ناروشن و پر از ابهامی با "سولیداریته سنتر" دارد)، در آن نشستها حضور داشته است! و اینکه "کانون مدافعان..." در سایت رسمی خود موضع روشنی علیه "سولیداریته سنتر" دارد اصلا به حساب نمی آید!

پیشتر گفتم که این واقعیتی است که نحوه دعوت و ترکیب افرادی که در این نشستهای اولیه شرکت کرده اند میتواند جای بحث داشته باشد. اما آیا این میتواند توجیهی برای چنین برخوردها و تشبیه این جلسات به "نمایش کارگردانی شده توسط امپریالیسم آمریکا و سولیداریته سنتر" باشد؟ به نظر میرسد که اصولا کافیهست که "سولیداریته سنتر" با برخورد شیادانه و کاملا حساب شده خود را نزدیک به این یا آن طرح سازماندهی پیشنهادی نشان بدهد تا فاتحه آن طرح خوانده شود! این واقعا شگفت انگیز است. بخصوص وقتی میبینیم که اکثر این مخالفان تند و تیز که به عدم دعوت خود برای شرکت در این نشستها اعتراض شدید دارند بهمان شدت هم با این طرح تشکل سراسری مخالفند!! جل الخالق! چرا از من دعوت نکردید تا بیایم

شدیدا با شما مخالفت کنم و در واقع "بساطان" را بهم بزنم! نه این جدی نیست. مخالفان این طرح حق مسلمشان است که آن را به نقد بکشند و نظرات خود را، تندو تیز، مطرح کنند اما استناد به حضور این یا آن فرد نه چندان "وحدت طلب" مثل ثقفی یا حمایت اسانلوی طرفدار سازش طبقاتی و گرفتن کمک مالی از سرمایه داران، "دلیل لازم و کافی" برای توطئه قلمداد کردن چنین طرحی نیست. بخصوص که کادرهائی چون محمود صالحی هم در سازماندهی این نشست حضور داشته اند و عملکرد و موضع روشنی علیه نهادهای دولتی و امپریالیستی دارند. راستش بوی شدید فرقه گرائی از یک چنین مخالفتی بلند است که کار را هم، گاه، به جاهای باریک کشانده و برچسبهای امنیتی "عضویت" در این یا آن نهاد وابسته به امپریالیسم به خود میگیرد. به نظر من خویشتن داری، انتقاد سازنده ولو بسیار تند اما مستدل و نه "دائی جان ناپلئونی" و گشتن به دنبال کشف "توطئه و سرخ"، تنها شکل ممکن برای دامن زدن به یک بحث خلاق در جهت پیشبرد آگاهی و توان نظری جنبش کارگری ایران است.

بحث تلاش برای یافتن راه کارهای لازم در جهت ایجاد یک ارگان کارگری سراسری بحثی لازم، ضروری و اجتناب ناپذیر است. همینکه طرح این مسئله چنین مباحثات تند و پرشوری را باعث شده به خودی خود نشانگر اهمیت این معضل است. حوصله کنیم و به جای ایجاد تشنج که فقط به خلط مبحث و ایجاد دسته بندیهای مصنوعی دامن میزند، در فضائی آرام و ریفانته به گفتگو و تبادل نظر بپردازیم.

گزارشگران: سولیداریتی سنتر چگونه نهادی است؟ چه تدبیری را برای کارگران و نهادهای کارگری در ارتباط با آن مناسب میدانید؟

بهروز فراهانی:

لازم است که پیش از هر چیز کمی در باره تاریخچه این نهاد وابسته به وزارت خارجه دولت آمریکا توضیح دهم. در سال 1997 آ.آ.ال. - سی.آی.او. (AFL-CIO) (اتحادیه بزرگ و سراسری آمریکا) با درآمیختن چهار نهاد منطقه‌ای خود که در کشورهای مختلف فعالیت میکردند، "مرکز آمریکائی برای همبستگی بین المللی کارگری" (مشهور به سولیداریتی سنتر) را ایجاد کرد. سولیداریتی سنتر هدف خود را چنین اعلام کرده است: "کمک به ایجاد یک جنبش جهانی کارگری از طریق تقویت قدرت اقتصادی و سیاسی کارگران سراسر دنیا توسط اتحادیه های مؤثر، مستقل و دموکراتیک". در برگه های معرفی آن همچنین آمده است که: "ما دموکراسی و آزادی و احترام به حقوق کارگران را در تجارت جهانی، در سیاست های سرمایه گذاری و توسعه و در شیوه‌های وام و قرضه‌های مؤسسات مالی بین المللی ترویج می‌نمائیم. بالاتر از آن، به کارگران جهان فرصتی می‌دهیم که صدایشان در اقتصاد جهانی و در جهان آینده شنیده شود." وقتی به گزارشات تامین مالی هزینه های این نهاد که امروزه حداقل در 39 کشور حضور رسمی دارد نگاه میکنیم میبینیم که مهر AFL-CIO بر برگه های این نهاد دولتی تنها برای "رد گم کردن" است چرا که بیش از 95 درصد بودجه آن مستقیماً توسط دولت آمریکا تامین میشود و

آنقدر "مستقل" است که در زمان حمله آمریکا به عراق و اشغال این کشور و در شرایطی که اکثریت قاطع اتحادیه های بین المللی فریادشان به اوج آسمان رسیده بود، از دیوار صدا درآمد از این "مدافعان دموکراسی و استقلال" صدائی در نیامد. در موقع کودتا علیه هوگو چاوز هم این دوستان عزیز در "حمایت از دموکراسی" از روسای فاسد اتحادیه های صنعت نفت ونزوئلا که در طرح و اجرای کودتا دخالت مستقیم داشتند، یعنی از کودتا چپان حمایت کردند!

در واقع میشود ساعتها در این مورد صحبت کرد و نشان داد که مثل همیشه وقتی دولت آمریکا و نهادهای وابسته به آن حرف از دموکراسی میزنند منظور حفاظت از منافع سرمایه داران آمریکائی است. استراتژیهای امپریالیسم آمریکا، بویژه از زمان تجربه موفق حمایت از اتحادیه "همبستگی" در لهستان، بخوبی متوجه نقش کارگران در تحولات سیاسی کشورهای مختلف هستند و تصمیم به ایجاد اتحادیه های "طرفدار دموکراسی و بازارآزاد" (بخوان طرفدار سرمایه داری و امپریالیسم) گرفته اند. در این راه، روش دولت آمریکا برای نفوذ در جنبش کارگری کشورهای مختلف عمدتاً از طریق کمک مالی و دادن امکانات مادی و کادر برای "آموزش مبارزه اتحادیه ای" است و از آنجا که در اکثریت قاطع کشورهای مورد نظر آنها، کارگران و نهادهایشان در وضعیت اسفناک مالی، ناامنی شغلی و بیکاری قرار دارند این حربه فراهم کردن "امکانات لازم" بسیار وسوسه انگیز است و میتواند کارگران کم تجربه را دچار اشتباه کند که گویا میتوان از امکانات سرمایه داران و دولتهای سرمایه داری "دوست" استفاده کرد و با سرمایه داران و دولت "خودی" مبارزه کرد. سندیکالیستها و همه آنهایی که "سیاست زدائی" در مبارزات مطالباتی را تبلیغ کرده و با تمام قوا مخالف رشد این مبارزات مطالباتی به مبارزه سیاسی و سوسیالیستی هستند، میتوانند گرفتن این "کمک" ها از سرمایه دارو دولت "خیرخواه" را "مشروع" یا حداقل "مکروه" بدانند. ولی نکته مورد نظر ما ساده تر از این حرفهاست: وقتی فعالان کارگری حرف از استقلال نهاد های کارگری میزنند این استقلال قبل از هر چیز دیگر استقلال از کارفرماها، سرمایه داران و دولتها است. این استقلال از دولتها صد البته استقلال از دول امپریالیستی را هم بدون چون و چرا مد نظر دارد. بویژه که امروزه با جهانی شدن سرماییداری، طراح و فرمانده اصلی این طرحهای خانه خراب کن نئو لیبرالی همین دولت آمریکا و نهادهای بین المللی زیر فرمان هستند. حال پرسیدنی است که اینها از یک طرف تمام این سیاستهای خانمان برانداز را طرح و اجرا میکنند و آنوقت از طرف دیگر به کارگران "کمک" میکنند که خود را علیه این سیاستها سازماندهی کنند؟ دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس را!

از نظرم فعالیت "سولیداریتی سنتر" را باید در زمره فعالیتهای "سپاه صلح" امپریالیستی و میسیونر های انجیلگرائی دانست که یا با ارتشهای استعماری یا روی تانکهای آمریکائی وارد کشورهای اشغال شده میشوند و میشوند. خرابکاریهای عوامل "سولیداریته سنتر" در ونزوئلا، عراق یا مصر به حد کافی در این مورد گویا هستند. در نتیجه سیاست ما نسبت به این نهاد روشن و بی چون چراست: ما را نه تنها با این "سپاه صلح" آمریکائی کاری نیست بلکه مبارزه بی امان با نفوذ آن در جنبش کارگری ایران و تبلیغ و اجرای اصل استقلال مطلق جنبش کارگری باید در دستور کار همه فعالان جنبش مستقل کارگری ایران قرار داشته باشد.



گزارشگران:

با تشکر فراوان از شما بهروز عزیز

[www.gozareshgar.com](http://www.gozareshgar.com)